

بسم الله الرحمن الرحيم

«جلسه نهم»

افراسیاب نامه‌ای به پیران نگاشت که در آن به وی مأموریت داده بود تا باج و خراج ممالک را از دریای چین گرفته تا مرز خزر گرد آورد. سپس نامه‌ای به سیاوش نوشت و از او خواست که به قلمروی خود بازگردد و دشمنان را سرکوب کند. این خود مأموریتی بود که به سیاوش داد.

هیونی ^۱ ز نزدیک افراسیاب	چو آتش بیامد به هنگام خواب
یکی نامه سوی سیاوش به مهر	نبشته به کردار روشن سپهر
که تا تو برفتی نیم شادمان	از اندیشه بی‌غم نیم یک زمان
ولیکن من اندر خور رای تو	به توران بجستم همی جای تو
گر آنجا که بودی خوش و خرم است	چنان چون بیاید دلت بی‌غم است
بدان پادشایی کنون بازگرد	سربد سگال اندر آور به گرد...
نهادند سر سوی خرم بهار	سپهدار و آن لشکر نامدار
چون آمد بدان شارستان دست یاخت	دو فرسنگ بالا و پنهان ساخت
از ایوان و میدان و کاخ بلند	ز پالیز و از گلشن ارجمند
بیاراست شهری به‌سان بهشت	هامون گل و سنبل و لاله کشت
بر ایوان نگارید چندی نگار	ز شاهان و از بزم و از کارزار
نگار سر و تاج کاووس شاه	نبشتند ^۲ بایاره و گرز و گاه
بر تخت او رستم پیلتن	همان زال و گودرز و آن انجمن

۱ - هیون: شتری که پیک است. چاپار

۲ - نبشتند: نگاشتند. نقش کردند

ز دیگر سو افراسیاب و سپاه	چو پیران و گرسیوز کینه‌خواه
به ایران و توران شد آن شارستان	میان بزرگان یکی داستان
به هر گوشه‌ای گنبدی ساخته	سرش را به ابر اندر افراخته
نشسته سراینده رامشگران	سر اندر ستاره سرای سران
سیاوخش گردش نهادند نام	جهانی از آن شارستان شادکام

کنگ‌دژ را در متون پهلوی هفت دیوار رنگارنگ است و بر سر دیوان ساخته شده‌است. چنانکه ذوالقرنین بر طبق سوره شریفه کُهِف در برابر یاجوج و ماجوج سد مستحکمی ساخت که تا پایان زمان دوام خواهد کرد، سیاوش نیز برای قلع و قمع بدسگالان شهری ساخت پر از باغ و بوستان که در آن شهر اضداد جمع آمده بودند: تصاویر سران ایران و توران را بر ایوان نگاشته بودند، گویی که زمانه به دوران پیش از ستیزه پسران فریدون بازگشته‌است، چراکه پایان زمانه که سیاوش دلبسته آن بود چیزی جز بازگشت به آغاز آن نیست، یعنی کمال آغازین تجدید می‌گردد. این از آنجاست که گردش زمان نه بر خط مستقیم، بلکه دوری است و اول و آخر روزگار با یکدیگر متناظرند. در سیاوش‌گرد طلیعه آنچه در پایان واقع خواهد شد مشاهده می‌گردد. اگر گنبد در ابیات بالا به معنی معبد باشد (در زبان پهلوی آتشکده را گنبد گویند)، آنگاه در سیاوش‌گرد قصر و معبد (دولت و دین) که معمولاً با یکدیگر سازگاری ندارند جمع آمده‌اند، چنانکه دو قوم ایرانی (یکجانشین) و تورانی (کوچگرد) در آن شهر محوری یا مرکزی با یکدیگر آشتی کرده‌اند. در مدینه فاضله گرگ و میش از یک آبشخور آب می‌آشامند و همه متقابلات در یک نقطه متحد می‌گردند.

چو پیران بیامد ز هند و ز چین
شتاب آمدش تا بیند که شاه
چون آمد به نزدیک آن جایگاه
چو پیران به نزد سیاوش رسید
سیاوش فرود آمد از نیل رنگ
بگشتند هر دو بدان شارستان
سراسر همه کاخ و میدان و باغ
سپهدار پیران ز هر سو براند
بدو گفت: اگر فرو برز^۳ کیان
کی آغاز کردی بدین گونه جای
بماناد تا رستخیز این نشان
پسر بر پسر همچنین شاه باد

سخن رفت از آن شهر با آفرین
چه کرد اندر آن نامور جایگاه...
سیاوش پذیره شدش با سپاه
پیاده شد از دور کاو را بدید
مراو را به آغوش بگرفت تنگ
که بد پیش از آن سر به سر خارستان
همی تافت هر سو چو روشن چراغ
بسی آفرین بر سیاوش بخواند
نبودیت با دانش اندر میان
کجا آمدی جای از این سان به پای؟
میان دلیران و گردنکشان
جهاندار و پیروز و فرخ نژاد

پیران به سیاوش گفت که اگر تو را علم شهودی و فره کیانی نبود، نه اندیشه تأسیس این شهر روشن و نه توان
تحقق بخشیدن به آن را می داشتی.

۳ - برز به فتح باء همان ورج است که معمولاً با برز (بلند یا بلندی) خلط می گردد. ورج و رای و فره (یا خره) در معنی نزدیک به یکدیگرند.

«پرسش و پاسخ»

س: روشنایی شهر سیاوش از کجاست؟

ج: روشنایی شهر هورقلیایی از هورخش (خورشید در اصطلاح سهروردی) است. هورخش صرفاً همان خورشید ظاهری نیست، بلکه باطن و ملکوت آن نیز در نظر است. به عبارت دیگر، روشنایی شهر سیاوش از سیمرغ است که به اعتباری همان آفتاب است. نور متافیزیکی در شهر سیاوش از در و دیوار می‌بارد، چراکه نور فیزیکی مظهر و مجلای نور متافیزیکی است. در شهرهای دیگر، در ساعاتی از شبانه‌روز خورشید نورافشانی می‌کند و شهرها از فیض آفتاب برخوردارند. در شهر سیاوش، آفتاب تو گویی که در دل شهر نهاده شده‌است؛ شهر همواره روشن است.

س: در برخی از ابیات شاهنامه از رود و کوه و راغ^۴ شهر سیاوش سخن رفته است. این عناصر طبیعت چه ربطی به یک شهر دارد؟

ج: در متون پهلوی از هفت رود قابل کشتیرانی و چهارده کوه و هفت مرغزار کنگ‌دژ یاد شده‌است که صاحب شاهنامه (ره) با امانتداری کامل همه را آورده است. وی از عدد کوه و مرغزار و رود سخن به میان نیاورده، ولی به وجود آنها در شهر سیاوش اشاره کرده‌است (از زبان پیران). حقیقت این است که شهر گسسته از طبیعت را باید مدینه ضاله یا فاسقه و یا جاهله خواند. سیاوشگرد جزئی از طبیعت و خلاصه آن به شمار می‌رود. زینتی است و طرازی که بر دامن طبیعت نشسته است. شاهنامه برخلاف کتب پهلوی از دیوارهای رنگارنگ کنگ یاد نکرده است، گویی که بهشت سیاوش نیازی به دیوار و خندق ندارد!

س: در سیاوشگرد دادگاه و زندان هست؟

ج: خیر، در آنجا تنها صلح و آشتی حکمفرماست. در شهر سیاوش جایی برای نزاع وجود ندارد. سیاوش پس از اینکه با تورانیان پیمان صلح بست، تا آخرین لحظه زندگی بر سر پیمان خود ایستاد و حتی در میدان بازی نیز از

۴ - راغ: مرغزار

یاران خود خواست که سخت نگیرند و بازی را به تورانی‌ها واگذار کنند. منطق سیاوش نوعی دیوانگی است،
دیوانگی مقدس که اهل دنیا هرگز آن را درنتوانند یافت. اهل دنیا را با داستان سیاوش چه کار!